

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

بحث در مسئله 37 تحریر الوسيله است که اگر کسی خودش را برای خدمت در حج (که در مسئله طریق الحج است، نباید کلمه طریق را بیاورند) اجیر کند و مبلغی که به عنوان اجرت به او می دهند به اندازه استطاعت باشد، در اینجا هم بعد الاجاره حج بر او واجب است. در اینجا این بحث مطرح شد که آیا از آیه شریفه: «لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ» خصوصاً از کلمه «حِجُّ الْبَيْتِ» نمی توان استفاده کرد که سیر إلى الحج و ذهاب إلى البيت واجب نفسی است و اگر واجب باشد کسی که خودش را اجیر کرده، این سیر الآن بعد الاجاره ملک دیگری می شود، حال که ملک دیگری شد این سیر را به قصد انجام اجاره انجام می دهد و نمی تواند به عنوان لله تبارک و تعالی انجام بدهد.

ارزیابی دیدگاه مرحوم حکیم

گفته شد مرحوم حکیم از آیه چنین استظهاری را کرد که از آیه استفاده می شود «الذهاب إلى البيت واجبٌ بالوجوب النفسی». محقق خویی (ره) و مرحوم والد ما می فرمایند: ما از آیه چنین استفاده ای نمی کنیم؛ زیرا درست است که «حج البيت» در آیه به معنای ذهاب إلى البيت است، اما این برای انجام اعمال حج است؛ یعنی آیه می خواهد بگوید مردم به حج بروند، اما خود رفتن مطلوبیتی برای شارع متعال ندارد.

شبهه این که خداوند به حضرت ابراهیم (ع) می فرماید: «وَأُذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ^[1]، که در این آیه «يَأْتُوكَ رِجَالًا»؛ پیاده می آید یا «عَلَى كُلِّ ضَامِرٍ»، اینها برای خدای تبارک و تعالی مطلوبیت ندارد و آنچه مطلوب است خود اعمال حج است، در این آیه نیز بگوئیم «لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ»، منتهی بیت جایی است که انسان در خانه خودش که نمی تواند این عمل را انجام بدهد، باید از شهر خودش به آنجا برود تا بتواند این اعمال را انجام بدهد و یک مقدمه ای مهمی دارد، لذا خداوند می فرماید: برای حج بروید.

نمونه دیگر، آیاتی است که درباره جهاد آمده که خداوند می فرماید: وقتی به شما می گوئید به جهاد بروید چرا «انْأَلْتُمُ إِلَى الْأَرْضِ»^[2]؛ بر زمین سنگینی می کنید (و سستی به خرج می دهید). اینطور نیست که بگوئیم نفس نشستن و حرکت نکردن مبغوضیت دارد، بلکه ترک الجهاد مبغوضیت دارد، منتهی علامت روشن ترک الجهاد این است که در خانه هایشان بنشینند و به زمین بچسبند و گرنه نفس این خودش مبغوضیت ندارد. لذا در این آیه علامت مهم برای انجام دادن حج، رفتن به سمت بیت است، کسی که می رود حتماً حجّش را انجام می دهد. پس آیه ظهور در این ندارد که خود سیر و ذهاب وجوب نفسی دارد.

مرحوم والد ما به یک نکته اضافه‌ای اشاره کرده و می‌فرماید: اگر از این قسمت اول آیه یعنی «لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ» استفاده کنیم «الذهاب إلى الحج» یا «إلى البيت» وجوب نفسی دارد، «سبیل» در «مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا» دیگر لغو می‌شود. ایشان می‌فرماید: «إن حمل حج البيت على ذلك المعنى (یعنی بر وجوب نفسی) لا يجتمع مع قوله "مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا" من جهة أنه على هذا التفسير يكون ذكر السبيل لغواً لا فائدة فيه»^[3]؛ آیه می‌فرماید: «مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا»، اگر ما بیائیم حج را به معنای سیر و وجوب سیر بگوئیم (یعنی بگوئیم: «يجب عليك السير إلى البيت»)، پس چرا خداوند این «سبیلًا» را اینجا آورده است؟!

ما هر چه دقت کردیم که در ذهن شریف ایشان چه بوده و چگونه لغویت لازم می‌آید متوجه نشدیم! به نظر ما لغویتی لازم نمی‌آید. اینجا اولاً، اگر ما وجوب سیر را به نحو نفسی بفهمیم یا به نحو مقدمی بفهمیم، این «سبیلًا» تمیز برای «استطاع» است، مستطیع که سبیل پیدا کند؛ یعنی مستطیع که استطاعتش این است که بتواند برود. اگر مؤید نشود اما لغویت لازم نمی‌آید. «سبیلًا» خصوصیت استطاعت را بیان می‌کند؛ یعنی واجب است سیر به بیت برای کسی که استطاعت این سیر را دارد.

ثانیاً، ما قبلاً وقتی این آیه را معنا می‌کردیم گفتیم که این «سبیلًا» در اینجا سبیل لغوی (یعنی «مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا» یعنی «من استطاع إليه طريقاً») نیست، بلکه این سبیل در اینجا به معنای «قدرت» است؛ یعنی کسی که یک استطاعت و قدرت خاصی را دارد.

بنابراین «من استطاع إليه» یک استطاعت خاصی را، استطاعت خاصش این است که مخارج زاد و راحله و رفت و برگشت و همه اینها را داشته باشد، مخارج عیالش را داشته باشد و لذا در روایات گاهی اوقات وقتی آیه را می‌خوانند از امام(ع) سؤال می‌کنند سبیل چیست؟ حضرت می‌فرماید: «صحة البدن، نفقة الزاد و الراحلة، نفقة العیال»، اینها را سبیل می‌گویند. لذا این سبیل در اینجا سبیل لغوی نیست تا ما بگوئیم آیا ذکرش لغو می‌شود یا نه؟! یعنی بگوئیم اگر «حج البيت» را گفتیم وجوب سیر از آن استفاده می‌کنیم، «من استطاع إليه سبیلًا» لغو می‌شود. لذا در اینجا لغویت لازم نمی‌آید. اگر هم سبیل را لغوی بگیریم معنا روشن است می‌گوئیم این سیر واجب است برای کسی که استطاعت این سیر را دارد.

جمع‌بندی بحث

مرحوم حکیم می‌فرماید: آیه ظهور در این دارد که سیر و ذهاب إلى الحج واجبٌ بالوجوب نفسی است که ما به تبع مرحوم سید، محقق خویی(ره) و مرحوم والدیمان این را نپذیرفتیم. حال این گروه مثل مرحوم سید، محقق خویی و جمع زیادی می‌گویند ما روایاتی هم داریم که از این روایات استفاده می‌شود که سیر خودش موضوعیت ندارد. گفتیم باید دید مرحوم حکیم با این روایات چه می‌کند؟ یعنی شاید بگوئیم اگر شما مرحوم حکیم از آیه یک چنین استظهاری می‌فرمائید (که «الذهاب إلى الحج واجبٌ بالوجوب النفسی»)، باید به وسیله این روایات دست از این ظهور برداریم؛ زیرا آیه نمی‌تواند قرینه بر تصرف روایت باشد، امام علیه السلام با توجه به احاطه کاملی که دارد، وقتی یک مطلبی را ذکر می‌کند معلوم می‌شود این قرینه برای تصرف در آیه است.

بررسی روایات در مسئله

در اینجا سه روایت وارد شده است.

وَعَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) الرَّجُلُ يَمُرُّ مُجْتَازاً يُرِيدُ الْيَمَنَ أَوْ غَيْرَهَا مِنَ الْبُلْدَانِ وَطَرِيقُهُ بِمَكَّةَ فَيُذَرِّكُ النَّاسَ وَهُمْ يَخْرُجُونَ إِلَى الْحَجِّ فَيَخْرُجُ مَعَهُمْ إِلَى الْمَشَاهِدِ أَ يُجْزِيهِ ذَلِكَ عَنْ حَجَّةِ الْإِسْلَامِ قَالَ نَعَمْ.^[4]

معاویة بن عمار می‌گوید: یک کسی می‌خواهد از مکه عبور کند؛ یعنی از اول گفته از مکه عبور کنم و به بلاد دیگری بروم، آنجا می‌بیند مردم برای حج محرم می‌شوند آنجا می‌گوید: ما تا اینجا آمديم (ولو اینکه از بلد خودش تا آنجا قصد حج نداشته) و محرم می‌شود، سائل می‌گوید آیا این حجة الاسلام مجزی است یا نه؟ امام (ع) می‌فرماید: بله.

مرحوم حکیم می‌فرماید: این روایت «ظاهر فی أن خروجه إلى المشاهد لم يكن بقصد غاية أخرى و إنما كان لمحض الحج»؛ از این روایت معاویة بن عمار استفاده می‌شود که از اول به قصد حج خارج شده است.

وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) الرَّجُلُ يَخْرُجُ فِي تِجَارَةٍ إِلَى مَكَّةَ أَوْ يَكُونُ لَهُ إِبِلٌ فَيُكْرِيهَا حَجَّتُهُ نَاقِصَةً أَمْ تَامَةً قَالَ لَا بَلْ حَجَّتُهُ تَامَةً.^[5]

در این روایت، راوی می‌پرسد: کسی برای تجارت به مکه می‌رود، یا این‌که خودش شتر دارد که این شترهایش را برای تجارت کرایه می‌دهد و با خود می‌گوید: من هم که شترهایم را کرایه می‌دهم خودم یک حجی انجام بدهم، امام (ع) می‌فرماید: حج تام است.

مرحوم حکیم درباره روایت دوم می‌فرماید: «و الصحيح الثاني فانما يدل على أن حجه و هو كرى أو يحمل التجارة إلى مكة صحيح و هو لا يقتضى خروج السير من الميقات عن الحج و عدم لزوم التعبد و التقرب به»؛ چون اینجا وقتی ما می‌گوئیم سیر، چند قسمت دارد؛ یک قسمت من البلد إلى الميقات است، یک قسمت من الميقات إلى مكة است، ایشان می‌فرماید این آدم كرى است؛ یعنی شغلش این بوده که شتر کرایه می‌داده و یا خودش با شترهایش به قصد تجارت به مکه می‌رفته است.

ایشان می‌فرماید: از روایت استفاده نمی‌شود اگر از میقات تا مکه بدون قصد قربت این راه را طی کند باز هم مجزی و کافی است، «لأن وقوع العمل على وجه العبادة يتوقف على صدورهما عن داعى القربة»؛ بالآخره وقتی محرم شد اینجا باید به قصد قربت برای بیت برود، «على نحو يكون ذلك الداعى صالحاً للاستقلال فى الداعوى و هو لا ينافى وجود داعٍ آخر كذلك»؛ این شخص از خود میقات تا خود حج باید به قصد عبادت انجام بدهد.^[6]

جواب همین است که می‌گوئیم این شخص که از میقات به عنوان اجیر این شخص باشد، منافات ندارد با این‌که قصد عبادت لله هم داشته باشد. بله، اگر بگوئیم از میقات تا حج این شخص فقط باید با قصد لله باشد و قصد دیگری نباید باشد تا حجتش درست باشد، این حرف درست است، اما اگر گفتیم نه، این منافات ندارد با قصد این‌که عنوان اجاره را بخواهد انجام بدهد و هر دوییش باشد (بگوید من از میقات تا حج خدمت هم می‌کنم اما این مقدار را هم به قصد قربت انجام می‌دهم) اولاً این منافاتی ندارد.

ثانیاً، مطلب مهم این است که دلیلی نداریم بر این‌که از میقات تا خود مکه باز باید به قصد العباده برود، فرض کنید اگر در

میقات او را بیهوش کردند یا این که خودش را بیهوش کرد و در مکه به هوش آمد، هیچ اشکالی ندارد. دوباره در مکه محرم شود برای منا و عرفات، دوباره در عرفات به هوش بیاید، این مقدمات هر کدام تا قسمت هر فعلی تا فعل دیگر جزء اعمال حج نیست.

روایت سوم

وَعَنْ حُمَيْدِ بْنِ زَيْدٍ عَنِ ابْنِ سَمَاعَةَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) فِي حَدِيثٍ قَالَ: وَ سئلَ عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ لَهُ الْإِبِلُ يُكْرِيهَا فَيُصِيبُ عَلَيْهَا فَيَحِجُّ وَ هُوَ كِرَاءٌ تُغْنِي عَنْهُ حَجَّتُهُ أَوْ يَكُونُ يَحْمِلُ التَّجَارَةَ إِلَى مَكَّةَ فَيَحِجُّ فَيُصِيبُ الْمَالَ فِي تِجَارَتِهِ أَوْ يَضَعُ تَكُونُ حَجَّتُهُ تَامَةً أَوْ نَاقِصَةً أَوْ لَا يَكُونُ حَتَّى يَذْهَبَ بِهِ إِلَى الْحَجِّ وَ لَا يَنْوِي غَيْرَهُ أَوْ يَكُونُ يَنْوِيهِمَا جَمِيعاً أَوْ يَقْضِي ذَلِكَ حَجَّتَهُ قَالَ نَعَمْ حَجَّتُهُ تَامَةً.^[7]

این روایت مرسل است و دو قسمت دارد که قسمت اول روایت مربوط به حج بذلی است و ما قسمت دوم را می‌خوانیم. راوی می‌پرسد: شخصی است که کارش این است که شتر کرایه می‌دهد تا مردم به سفر بروند، «فیصیب علیها فیحج»، این را چه معنا کنیم؟ ضمیر «علیها» به ابل برمی‌گردد، «یصیب علی ابل فیحج»؛ یعنی اینکه شترهایش را کرایه می‌کنند برای حج و این هم می‌رود ولی حج انجام می‌دهد؛ یعنی دیگران می‌گویند شترهایت را به ما بده تا حج برویم و این هم همراهشان می‌رود و حج انجام می‌دهد.

در مرآة العقول «یصیب علیها» را این‌گونه معنا کرده است: «أی لأجلها مالاً، تغنی عنه حجته»، از امام (ع) می‌پرسد: حجی که با پول کرایه شترهایش به دست آورده صحیح است؟^[8] معنای عبارت: «فَيُصِيبُ الْمَالَ فِي تِجَارَتِهِ» که روشن است، «أو يضع» در مقابل «یصیب» است، یعنی ضرر می‌کند؛ یعنی مالش را داده اما ضرر می‌کند و مالی به دست نیاورده است. «أَتَكُونُ حَجَّتُهُ تَامَةً أَوْ نَاقِصَةً أَوْ لَا تَكُونُ حَتَّى يَذْهَبَ بِهِ إِلَى الْحَجِّ وَ لَا يَنْوِي غَيْرَهُ»، معنای «أو لا تكون» یعنی حجش تامه نیست تا این که از اول خودش یک مالی را به دست بیاورد و با آن مال حج برود و غیر از حج را نیت نکند. بعد راوی می‌پرسد: «أو يكون ينويهما جميعاً أَوْ يَقْضِي ذَلِكَ حَجَّتَهُ»؛ آیا این کفایت از حج او می‌کند یا نه؟

مرحوم مجلسی در مرآة العقول «أو لا تكون» را این‌گونه معنا می‌کند: «لیس معه تجارة إنما يكرى إبله ليذهب بالرجل الحج و لا ينوي شيئاً غير ذلك»، گفتیم که این روایت چند قسمت دارد:

1. قسمت اول این روایت را خواندیم: «الرجل يكون له الإبل يكرىها فيصیب علیها»، گفتیم «مالاً» را در تقدیر بگیریم «فیحج و هو كَرِيٌّ».

2. «أو يكون يحمل التجارة الى مكة فيحج فيصیب المال في تجارته أو يضع أتكون حجته تامة أو ناقصة»،

3. «أو لا تكون (يعنى «ليس معه تجارة») إنما يكرى إبله ليذهب بالرجل إلى الحج»،

اگر ما «أو لا تكون» را آن طوری که خودمان معنا کنیم یعنی «لا تكون حجته تامة حتى يذهب به»، از اول خودش یک مالی داشته باشد تا با آن حج برود «و لا ينوي غيره». سوالات قبلی این بود که این کری است و شترش را کرایه داده و همراه اینها حج می‌رود و آنجا نیت حج می‌کند، اما سؤال آخر این است که «أو لا تكون» یعنی «لا تكون حجته تامة إلا يذهب به إلى الحج»، از اول نیت حج را داشته باشد «و لا ينوي غيره».

به نظر ما این است اما آنچه که مرحوم مجلسی فرموده حرف دیگری است.

4. «أو يكون ينويهما جميعاً»، از اول هر دو را قصد می‌کند، هم تجارت و هم حج را، «أيقضى ذلك حجته، قال نعم، حجته تامة».

بنابراین از روایت استفاده می‌شود اگرچه از اول قصد حج نداشته و بعداً مالی به دست آورد و حج انجام داد، این صحیح است.

دیدگاه مرحوم حکیم و ارزیابی آن

مرحوم حکیم می‌فرماید: روایت سوم «فحمله على ذلك أقرب»؛ حملش بر اینکه ما بگوئیم از خود میقات تا مکه را باید سفرش به عنوان قصد العبادۀ باشد أقرب است.^[9] بعد به این «و لا ينوي غيره» تمسک می‌کند که خیلی تعجب است که هیچ مؤید و شاهی برای ایشان نمی‌شود. بعد می‌گویند این روایت اصلاً مرسل است. حال از اول می‌فرمودند روایت مرسل است اما آن اشکال دلالی را نمی‌کردند، بالأخره با قطع نظر از ارسال، از روایت استفاده می‌شود کری که شترهایش را کرایه می‌دهد بعداً برایش بدا حاصل می‌شود که خودش حج انجام بدهد، حجّش صحیح است ولو از بلد نیت برای حج را نداشته باشد.

بنابراین اولاً، آیه ظهور ندارد که از ابتدا باید قصد ذهاب به حجّ کرده باشد. ثانیاً، روایات هم ظهور بسیار روشنی دارد در اینکه سفر خودش به عنوان اینکه انسان قصد انجام واجب کند بالوجوب النفسی چنین چیزی در باب حج نیست و از روایات هم همین استفاده می‌شود. در نتیجه مدلول روایات با ظاهر آیه علی السویه است؛ یعنی نتیجه‌ی نهایی این می‌شود، ظاهر و مدلول روایات با ظاهر و مدلول آیه شریفه یکی است و هر دو دلالت دارند بر این‌که سفر خودش، وجوب نفسی ندارد.

و صلّى الله على محمد و آله الطاهرين

[1] □ سوره حجّ، آیه 27.

[2] □ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَنْتَاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ» سوره توبه، آیه 38.

[3] □ تفصيل الشريعة في شرح تحرير الوسيلة - الحج، ج 1، ص: 215.

[4] □ الكافي (ط - الإسلامية)، ج 4، ص: 275، ح 6؛ الفقيه 2 - 430 - 2885؛ وسائل الشريعة؛ ج 11، ص: 58، ح 14233 - 2.

[5] □ الكافي 4 - 275 - 7؛ الفقيه 2 - 428 - 2880؛ وسائل الشريعة؛ ج 11، ص: 59، ح 14235 - 4.

[6] □ مستمسك العروة الوثقى، ج 10، ص: 154.

[7] □ الكافي 4 - 274 - 2؛ وسائل الشريعة؛ ج 11، ص: 59، ح 14236 - 5.

[8] □ «قوله عليه السلام: "فيصيب عليها" أي لأجلها مالا. قوله عليه السلام: "تغني عنه" أي تجزي عنه حجته. قوله عليه السلام: "أو يضع" أي يخسر و لا يربح. قوله عليه السلام: "أو لا تكون" أي ليس معه تجارة بل إنما يكرى إبله ليذهب بالرجل إلى الحج و لا ينوي شيئاً غير ذلك أو ينويهما معاً، أي إذهاب الغير إلى الحج و التجارة معاً أ يقضي ذلك حجته؟ أي هل يكون ذلك الرجل قاضياً و مؤدياً لحجة الإسلام؟ فالظاهر أن قوله "يكون له الإبل يكرىها" مجملاً و ما يذكره بعده تفاصيل ذلك المجمل، و يحتمل أن يكون قوله "أو لا يكون حتى يذهب به" إعادة للأول و فيه احتمالات آخر. «مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، ج 17، ص: 160.

[9] □ «و أما الخبر الثالث فحمله على ذلك أقرب، فإن قول السائل: «و لا ينوي غيره» ظاهر في ذلك جداً. مضافاً إلى ضعف

سنده بالإرسال، كما عرفت في مبحث البذل... مستمسك العروة الوثقى؛ ج 10، ص: 154.